

مداخله بشردوستانه در میانه‌ی نظم میان دولتی و نظم جهان وطن‌گرایانه

احمد جوانشیری*

استادیار روابط بین‌الملل دانشگاه آزاد اسلامی واحد مشهد

چکیده

وقوع جنگ‌های داخلی که با بحران‌های انسانی؛ یکی از مهم‌ترین چالش‌های امنیتی دوره جدید بین‌المللی است. تلفات و خسارات گسترده این جنگ‌ها و پیامدهای مهلک انسانی آن همراه با گسترش و توسعه جنبش بین‌المللی حقوق بشر با احیای آموزه مداخله بشردوستانه همراه شد. این شکل از مداخله در موارد متعددی به‌کار گرفته شده و در طی سال‌های اخیر و پس از خیزش‌های مردمی در جهان عرب در لیبی نیز مجدداً به‌کار گرفته شد. در این مقاله در پی پاسخ به این هستیم که، چه نسبتی میان آموزه مداخله بشردوستانه و رویه عملی دولت‌ها در انجام آن وجود دارد؟ مداخلات دولت‌ها و سازمان‌های بین‌المللی تا چه میزان قابل انطباق با مدعیات مداخله بشردوستانه بوده است؟ یافته‌ها نشان می‌دهند که، برغم تغییر در شرایط و بستر معنایی نظام بین‌الملل و تأثیر آن بر افزایش امکان‌پذیری این شکل از مداخله، در عمل ملاحظات دیگری باعث شده تا فاصله‌ای میان آموزه نظری مداخله بشردوستانه و رویه عملی دولت‌ها در تحقق آن وجود داشته باشد. با بررسی چهار مداخله بشردوستانه در سومالی (۱۹۹۲)، رواندا (۱۹۹۴)، عراق (۲۰۰۳) و لیبی (۲۰۱۱) اهداف و انگیزه‌های مداخله‌گران، پیامدهای مداخله، تأثیر منافع ملی بر مداخله و فرایند تصمیم‌گیری در مورد مداخله فرضیه مقاله مورد بررسی و تأیید قرار می‌گیرد.

کلید واژه‌ها

حقوق بشر، مداخله بشردوستانه، سومالی، رواندا، عراق، لیبی.

مقدمه

با پایان جنگ سرد و در حالی که امکان جنگ‌های میان‌دولتی رو به کاهش به نظر می‌رسید، وقوع جنگ‌های داخلی که با بحران‌های انسانی طبیعی یا انسان‌ساخته همراه بود یکی از مهم‌ترین چالش‌های امنیتی دوره جدید بین‌المللی را رقم زد. تلفات و خسارات گسترده این جنگ‌ها و پیامدهای مهلک انسانی آن همراه با گسترش و توسعه جنبش بین‌المللی حقوق بشر با احیای آموزه مداخله بشردوستانه همراه شد. مداخله بشردوستانه بنا به تعریف مداخله‌ای است که اساساً قرار است با توسل به اهداف و انگیزه‌های انسانی و برخلاف رضایت دولت هدف مداخله، برای پیشگیری یا توقف نقض‌های حاد حقوق بشری مبادرت به کاربرد زور نماید. در دهه ۱۹۹۰ میلادی این شکل از مداخله در موارد متعددی به کار گرفته شد و هرچند بعد از حادثه‌ی تروریستی ۱۱ سپتامبر تحت تأثیر مبارزه با تروریسم قرار گرفت، اما در طی سال‌های اخیر و پس از خیزش‌های مردمی در جهان عرب در لیبی نیز مجدداً با همین عنوان به کار گرفته شد. پیش از پرداختن به موضوع اصلی مقاله لازم است در ابتدا تعریفی از مداخله بشردوستانه داشته باشیم تا در ادامه بتوانیم موارد مورد بررسی را با توجه به آن مورد بررسی قرار دهیم.

اغلب محققان حقوقی-اخلاقی و نظریه‌پردازان روابط بین‌الملل، تعریفی خاص از مداخله بشردوستانه را مدنظر داشته‌اند که مداخله را برابر با کاربرد زور علیه دولت دیگری و با هدف حمایت از ساکنان و اتباع آن دولت در برابر نقض‌های حقوق بشری می‌دانند. در این قسمت با رجوع به تعاریف ارائه شده از مفهوم مداخله بشردوستانه تلاش می‌شود تا نکات اساسی مشترک در مفهوم فوق را شناسایی کرده و نیز آن‌چه را که مداخله بشردوستانه به حساب نمی‌آید از حیطة تعریفی آن مستثنی سازیم. آدم رابرتز، مداخله بشردوستانه را به‌عنوان مداخله نظامی در یک دولت، بدون موافقت و اجازه حاکمان آن و با هدف جلوگیری از رنج یا مرگ گسترده ساکنان آن تعریف می‌کند (Roberts, 1993: 426). فرانک و رودلی، معتقدند که نظریه مداخله بر مبنای انسانیت، حق یک دولت برای اعمال کنترل بین‌المللی بر اقدامات دولت دیگر از طریق کاربرد نیروی نظامی را به رسمیت می‌شناسد، البته در شرایطی که اقدامات دولت هدف مداخله در تضاد با قواعد انسانیت قرار داشته باشند (Frank & Rodley, 1973: 277). بازیلر، نیز بر این اعتقاد است که آموزه حقوق بین‌المللی مداخله بشردوستانه، حق یک دولت برای کاربرد زور علیه دولت دیگر را با هدف حمایت از ساکنان آن دولت در برابر رفتار غیر انسانی حاکمان آنها به رسمیت می‌شناسد. او معتقد است که کاربرد زور در این تعریف معادل جنگ می‌باشد و بنابراین مداخله بشردوستانه جنگی برای یک هدف عادلانه و یا به عبارت بهتر، یک جنگ عادلانه است (Bazler, 1987: 547-8).

فین مور، مداخله بشردوستانه را اقدامی نظامی با هدف حمایت از زندگی و رفاه غیر نظامیان خارجی تعریف می‌کند (Finnemore, 1996: 154). پارک، نیز مداخله بشردوستانه را اقدام به مداخله در امور داخلی کشور دیگری برای پایان دادن به رنج فیزیکی ناشی از فروپاشی داخلی و یا پدرفتاری شدید اقتدار دولتی و کمک به ایجاد شرایطی که ساختار ماندگاری از اقتدار مدنی فراهم شود، تعریف می‌کند. با توجه به تعاریف فوق، مداخله بشردوستانه هرچند اقدامی به‌رغم خواست و رضایت دولت هدف مداخله می‌باشد اما به کاربرد نیروی نظامی برای مقابله با وضعیت‌های حاد حقوق بشری محدود می‌گردد.

باتوجه به تعاریف فوق حداقل چهار وضعیت زیر در مفهوم مداخله بشردوستانه پوشش داده نمی‌شوند:

۱. اقداماتی که مستلزم کاربرد نیروی مسلح با دعوت حکومت قانونی دولت هدف مداخله است.
۲. اقداماتی که در درون چهارچوب عملیات حفظ صلح سنتی سازمان ملل انجام می‌شود.
۳. عملیات نظامی که یک دولت برای نجات اتباع خود در خارج که در معرض یک خطر فوری و یا صدمه جدی قرار دارند انجام می‌شود.
۴. اقدامات قهرآمیزی که مستلزم کاربرد زور نیستند مثل اعمال تحریم‌های اقتصادی یا اعمال فشارهای سیاسی.

مداخله در لیبی: فراتر از الزامات بشردوستانه

متعاقب شیوع انقلاب‌های مردمی در کشورهای عربی خاورمیانه و شمال آفریقا، مردم لیبی نیز از ۱۵ فوریه ۲۰۱۱ با برگزاری تظاهرات گسترده خواستار سرنگونی حکومت ۴۲ ساله معمر قذافی شدند. در روزهای اولیه، مردم کنترل شهرهای مهم لیبی از جمله بنغازی، مصراته، اجدابیه، زاویه و سرت را در دست گرفتند. در مقابل نیروهای دولتی با کاربرد سلاح‌های گرم و حتی سلاح‌های سنگین از قبیل تانک، توپخانه و هواپیماهای جنگی مواضع انقلابیون را هدف قرار دادند و هزاران نفر کشته و زخمی شدند (طباطبایی، ۱۳۸۹: ۱۸۶). شورای امنیت در واکنش به شرایط لیبی دو قطعنامه ۱۹۷۰ و ۱۹۷۳ را صادر نمود؛ در ۲۶ فوریه ۱۹۷۰ شورای امنیت با تصویب قطعنامه ۱۹۷۰ با ابراز نگرانی شدید از شرایط لیبی، خشونت و کاربرد زور علیه غیرنظامیان را محکوم ساخت. محورهای اصلی این قطعنامه که مبتنی بر ماده ۴۱ فصل هفتم منشور ملل متحد صادر شده بود عبارت بودند از: ارجاع وضعیت لیبی از ۱۵ فوریه ۲۰۱۱ به دیوان کیفری بین‌المللی، تحریم تسلیحاتی، منع سفر خارجی بعضی از مقامات لیبایی، مسدود کردن دارایی‌های افراد وابسته به نظام لیبی و تأسیس کمیته‌ای برای نظارت بر تحریم‌ها (SC/RES/1970, 26 Feb 2011).

با ادامه درگیری‌ها و پیشروی نیروهای دولتی به سوی شهرهای تحت کنترل مبارزان و درخواست اتحادیه عرب و شورای همکاری خلیج فارس برای حمایت از مردم لیبی، شورای امنیت در ۱۷ مارس ۲۰۱۱ قطعنامه ۱۹۷۳ را با رأی مثبت و ۵ رأی ممتنع به تصویب رساند. شورای امنیت در ماده یک قطعنامه خواستار آتش‌بس فوری و خاتمه کامل خشونت و حملات علیه غیرنظامیان می‌شود. در ماده ۲ نیز بر لزوم تشدید تلاش‌ها برای یافتن راه‌حلی برای بحران تأکید می‌کند که به خواست مشروع مردم لیبی پاسخ دهد. شورا همچنین به تصمیم دبیرکل سازمان ملل برای اعزام نماینده ویژه به لیبی و تصمیم شورای صلح و امنیت اتحادیه آفریقا برای اعزام کمیته عالی‌رتبه به لیبی با هدف تسهیل گفتگو برای هدایت اصلاحات سیاسی مورد نیاز برای یافتن راه‌حل مسالمت‌آمیز و پایدار اشاره می‌کند. قطعنامه در مواد بعدی خود مجوز انجام همه اقدامات لازم برای حمایت از غیرنظامیان و ایجاد منطقه پرواز ممنوع را صادر می‌کند. تحریم هوایی لیبی، تحریم تسلیحاتی، مسدود کردن دارایی‌ها و منع سفر مقامات لیبی نیز مورد تأکید قرار گرفت (SC/RES/1973, 17 March 2011).

در نگاه اول، اقدام شورای امنیت برای اعطای مجوز کاربرد زور برای حصول اهداف انسانی (حمایت از غیرنظامیان و ایجاد منطقه پرواز ممنوع) به‌عنوان نمونه‌ای از اقدام بشردوستانه برای پیشبرد اهداف انسانی، مشروع به نظر می‌رسد اما تدقیق بیشتر در فرایند واکنش بین‌المللی به بحران لیبی آشکار می‌سازد که اقدام نظامی انجام شده علیه حکومت قذافی با آنچه که ذیل مداخله بشردوستانه مدنظر است انطباق ندارد و اقدامات بین‌المللی از آنچه که در قطعنامه شورای امنیت آمده است فراتر می‌رود. اولین مسأله قابل تأمل گذر از اقدام صلح‌سازانه به اقدام نظامی است. بسیاری از حقوقدانان بین‌المللی از جمله میلر (۲۰۰۳)، تسون (۲۰۰۵) و کمیسیون بین‌المللی در مورد مداخله و حاکمیت دولت (2001: xii) مداخله و اقدام نظامی را بعد از اتخاذ گزینه‌های غیرنظامی موجه می‌دانند. از منظر حق توسل به زور، کاربرد زور زمانی امکان‌پذیر بود که قذافی از پذیرش آتش‌بس سرباز می‌زد. مسأله اساسی این است که آیا برای تحقق ابزارهای غیرنظامی مواد ۱ و ۲ قطعنامه قبل از انجام اقدام نظامی تلاش شد؟

پاسخ جان پینگ رییس کمیسیون دایمی اتحادیه آفریقا و زوما رییس هیأت عالی‌رتبه اتحادیه آفریقا منفی بود. از دیدگاه آنان شیوه ائتلاف غربی برای حل و فصل منازعه با راه‌حل‌های دنبال شده توسط اتحادیه آفریقا در تعارض بود. از نظر جان پینگ، اتحادیه آفریقا در عمل نادیده گرفته شد. او در مصاحبه با بی‌بی‌سی تأکید کرد: «در بحران لیبی هیچ‌کس با ما سخن نمی‌گوید، هیچ‌کس با ما مشورت نمی‌کند». او استدلال کرد آنان که قدرت بمباران کشورها را دارند تلاش‌ها و ابتکارات اتحادیه آفریقا برای حل و فصل وضعیت لیبی را تضعیف کرده‌اند (Cheikh, 2013: 157). روز پس از تصویب قطعنامه ۱۹۷۳ قذافی آتش‌بس فوری مندرج در ماده یک قطعنامه را پذیرفت و بعد از تلاش زوما، برای حل بحران از طریق مذاکره، منطبق بر ماده ۲ قطعنامه پیشنهاد گفتگوی سیاسی را ارایه کرد. موافقت شفاهی قذافی با

پاسخ تردیدآمیز کشورهای غربی مواجه شد. دیوید کامرون، اعلام داشت که بریتانیا قذافی را نه بر مبنای سخنان بلکه بر مبنای اقداماتش قضاوت خواهد کرد. هیلاری کلینتون نیز اعلام داشت که آمریکا اقدامات عملی را مورد توجه قرار خواهد داد. آلن ژوپه وزیر امور خارجه فرانسه نیز اظهار داشت که آتش بس واقعی باید کل لیبی و نه فقط بنغازی را در برگیرد. هاگ رابرتس، بر آن است که رهبران غربی پیش شرط‌هایی را تعیین می‌کردند بدون اینکه به این نکته توجه کنند که قطعنامه شورای امنیت مسئولیت آتش بس کامل را منحصر بر عهده لیبی قرار نمی‌دهد (Roberts, 2011). بنابراین درخواست‌های این کشورها گزینه‌های غیرخشونت‌آمیز مندرج در متن قطعنامه ۱۹۷۳ را تحت تأثیر قرار داد؛ به بیان اندرسون زبان پیروزی و مجازات، زبان صلح و مصالحه را از میدان به در کرد.

نکته دیگری که مورد توجه منتقدین اقدام ناتو قرار گرفته است توجه به اهداف واقعی غرب در برخورد با لیبی بوده است. کندرزمن (۲۰۱۱) بر آن است که هدف واقعی کشورهای غربی سرنگون ساختن قذافی بود. از این رو بود که آنها بلافاصله شورای انتقالی ملی لیبی را به عنوان نماینده مشروع مردم لیبی به رسمیت شناختند. در قطعنامه شورای امنیت اشاره‌ای به سرنگونی قذافی نشده است و هدف اصلی اقدامات بین‌المللی حمایت از مردم لیبی در برابر حملات نیروهای قذافی اعلام شده است. بنابراین با تفسیر منطقی قطعنامه نمی‌توان سرنگونی مستقیم قذافی را توجیه نمود. مقامات غربی نیز هرچند اظهار می‌داشتند هدف عملیات سرنگونی قذافی نیست؛ اما اظهاراتی وجود دارد که به طور ضمنی خواست آنها به سرنگونی قذافی را نشان می‌دهد. اوباما و هیلاری کلینتون با آغاز عملیات اعلام کردند که قذافی باید برود. کلینتون در نشست مطبوعاتی مشترک با وزیر امور خارجه ایتالیا اعلام نمود که، قذافی مشروعیت خود را از دست داده و باید برود (طباطبایی، ۱۳۸۹: ۱۹۵). نکات دیگری نیز وجود دارند که اقدام بشردوستانه منطبق بر قطعنامه شورای امنیت را به چالش می‌کشد؛ حمایت از نیروهای ضد نظام و تأمین تسلیحاتی معارضین و در نتیجه نقض تحریم تسلیحاتی از جانب کشورهای غربی و همچنین تلفات انسانی ناشی از اقدام ناتو نیز از مواردی است که توسط منتقدین اقدام ناتو در لیبی مطرح شده است (Roberts, 2011).

در مجموع هر چند اقدام ناتو در لیبی مبتنی بر قطعنامه شورای امنیت بود و به سرنگونی یک نظام غیر دموکراتیک منجر شد؛ اما به سختی می‌توان آن را یک نمونه کامل از تحقق مداخله بشردوستانه در آن است. بی‌توجهی کشورهای غربی به مواد ۱ و ۲ قطعنامه در مورد آتش بس و تلاش‌های دیپلماتیک اقدامات بین‌المللی برای حل دیپلماتیک را تضعیف کرد. از سوی دیگر خواست غربی‌ها برای سرنگونی قذافی، شناسایی شورای انتقالی و حمایت از نیروهای ضد قذافی نیز اقدام ناتو را اقدامی و رای قطعنامه شورای امنیت و الزامات صرفاً بشردوستانه تبدیل می‌کند.

جنگ آمریکا در عراق: تمرکز بر پیامدهای مداخله

ایالات متحده در سال ۲۰۰۳ و عمدتاً با تأکید بر سلاح‌های کشتار جمعی عراق و نیز ارتباط احتمالی میان القاعده و رژیم عراق با مداخله نظامی به حکومت صدام حسین خاتمه داد. با پایان جنگ و در حالی که هیچ سلاح کشتار جمعی در عراق یافت نشد و شواهد قابل تأییدی نیز از ارتباط با القاعده در دسترس نبود؛ ایالات متحده با رجوع به توجیحات انسان‌دوستانه اقدام خود را توجیه نمود و طرفداران اقدام نظامی علیه عراق، آن را به عنوان نمونه‌ای از مداخله بشردوستانه مشروع تلقی کردند. الکس بلامی، بر آن است که جنگ ۲۰۰۳ با عراق از این حیث اهمیت زیادی دارد که برای اولین بار گروهی از دولت‌های مداخله‌کننده اقدام خود را با رجوع به پیامدهای انسانی اقداماتی توجیه کرده‌اند که این اقدامات اساساً به وسیله علائق و انگیزه‌های غیر انسان‌دوستانه برانگیخته شده بود (Bellamy, 2004: 217).

برغم برداشت فوق، به سختی می‌توان مداخله در عراق را به عنوان نمونه‌ای از مداخله بشردوستانه مشروع به حساب آورد. توجه به انگیزه‌های مداخله‌کننده یک عامل اساسی در بشردوستانه بودن یک اقدام به حساب می‌آید. مداخله بشردوستانه بنا به تعریف، اقدامی است با انگیزه‌ها و اهداف انسانی برای کاهش یا توقف رنج انسانی در وضعیت‌های حاد حقوق بشری شامل مواردی نظیر نسل‌کشی یا نقض‌های فاحش و نظام‌یافته حقوق بشری. در حالی که در

گذشته‌ای نه چندان دور دولت‌ها حتی زمانی که اقدامشان پیامد بشردوستانه داشت از استناد به این پیامدها برای مشروع‌سازی اقدام خود خودداری می‌کردند؛ در طی سال‌های اخیر این استدلال مطرح شده است که برای قضاوت در مورد مشروعیت مداخله به جای تمرکز بر انگیزه‌های مداخله‌گر باید بر پیامدهای انسانی مداخله تأکید شود. نیکولاس ویلر، معتقد است که نقطه تمرکز از انگیزه‌های مداخله‌کننده باید به قربانیانی تغییر جهت یابد که شرایط آنان با اقدام نظامی بهبود می‌یابد. آنچه اهمیت دارد این است که آیا مداخله در عمل، حقوق بشر را ارتقا می‌دهد یا خیر؟ از این منظر مداخله در عراق بدون شک اقدامی بشردوستانه بود؛ چراکه مانع اصلی تحقق حقوق بشر در عراق و عامل اصلی سرکوب مردم عراق یعنی رژیم صدام را از میان برمی‌داشت (Wheeler, 2001: 38).

در مقابل، قدرتمندترین استدلال علیه بشردوستانه بودن اقدام نظامی علیه عراق این است که این اقدام نظامی اساساً با رجوع به انگیزه‌ها و اهداف انسانی توجیه نشده بود یا حداقل این توجیهات جنبه فرعی و ثانویه داشتند. کالین پاول وزیر امور خارجه آمریکا در اظهاراتش در نشست شورای امنیت در فوریه ۲۰۰۳ اساساً بر این مسأله تأکید کرد که، عراق دارای سلاح‌های کشتار جمعی است و فقط به‌طور غیرمستقیم به اقدامات سبوعانه صدام نسبت به شهروندان عراقی اشاره کرد (Heinze, 2006: 22-23).

از سوی دیگر و با رجوع به علت عادلانه یعنی علل اساسی توجیه‌کننده مداخله، اتفاق نظری در مورد بشردوستانه بودن اقدام آمریکا وجود ندارد. براساس نظر مسلط در گفتمان حقوقی، مداخلات بشردوستانه کاربرد زوری برای تحقق اهداف انسانی در حادثترین موارد حقوق بشری نظیر نسل‌کشی یا کشتار جمعی است. رژیم صدام برغم ظلم و ستم بیرحمانه‌ای که مرتکب شده بود، از جمله در نبرد «انفال» علیه اکراد در سال ۱۹۸۸، اما در مارس ۲۰۰۳ مرتکب نسل‌کشی یا کشتار جمعی نشده بود. همان‌گونه که کنت روث، اشاره می‌کند مداخله بشردوستانه اقدامی پیشگیرانه است نه ابزاری برای مجازات پس از وقوع و بنابراین در مورد عراق قابل توجیه نیست (ICISS, 2001: 31). از دید روث و سایر منتقدان، مداخله بشردوستانه باید پیشگیرانه باشد یعنی تلاش کند تا کشتارهایی را که در حال انجام یا قریب‌الوقوع است را متوقف سازد. در مقابل این دیدگاه نظریه‌پردازانی هستند که مداخله نظامی برای براندازی حکومت‌های غیردموکراتیک را عامل منفی شدن امکان نقض حقوق بشر می‌دانند و از این حیث آن را اقدامی بشردوستانه تلقی می‌کنند. مایکل رایزنم از حق سرنگون ساختن حکومت‌های مستبد سخن می‌گوید. بررسی مختصر مداخله نظامی آمریکا در عراق در سال ۲۰۰۳ نشان می‌دهد که به‌سختی می‌توان این مداخله را به‌عنوان نمونه‌ای از مداخله بشردوستانه به حساب آورد.

مداخله در سومالی: فشار گزینه‌های رقیب در سیاست خارجی

ایالات متحده در سال ۱۹۹۲ به مجوز شورای امنیت به اقدام نظامی در سومالی مبادرت نمود. مداخله‌ای که بسیاری آن را به‌عنوان یکی از مداخلات بشردوستانه دوره اخیر مورد توجه قرار داده‌اند؛ مداخله در سومالی عمدتاً متأثر از درگیری‌های داخلی ناشی از فروپاشی دیکتاتوری نظامی در این کشور و بحران خشکسالی و قحطی بود. شورای امنیت با صدور قطعنامه ۷۹۴ «عظمت تراژدی انسانی» را که به‌دلیل نزاع در سومالی ایجاد شده بود، به‌عنوان عامل تهدید نسبت به صلح و امنیت بین‌المللی شناسایی کرد. این قطعنامه به دبیرکل و اعضای سازمان ملل اجازه داد تا مبادرت به کاربرد همه شیوه‌های ضروری برای ایجاد هرچه سریع‌تر محیطی امن و مناسب برای عملیات‌های کمک‌رسانی انسانی کنند (Sc/Res/794, 3 Dec 1992). به‌دنبال صدور این قطعنامه نیرویی متشکل از ۳۵ هزار نفر که بخش عمده آن را نیروهای آمریکایی تشکیل می‌دادند به سومالی اعزام شد و فرماندهی آن نیز به آمریکا واگذار شد.

در بررسی مداخله آمریکا در سومالی به عوامل اقتصادی و استراتژیک و نیز عوامل انسانی موثر بر تصمیم آمریکا بر مداخله توجه شده است. از منظری دیگر بررسی موردی مداخله در سومالی نشان می‌دهد که این اقدام نتیجه تعامل سیاسی نخبگان رقیب در سیاست خارجی بود که اعتقادات هنجاری متفاوتی در مورد زمان و مکان مداخله

آمریکا داشتند. در دوره پس از جنگ سرد، شاهد نوعی تغییر و جابجایی در دیدگاه‌های لیبرال‌ها و محافظه‌کاران به لحاظ موافقت و مخالفت با استقرار نیروهای آمریکایی در خارج از کشور هستیم. از یک سو، بسیاری از دموکرات‌ها یا لیبرال‌هایی که پس از پایان جنگ ویتنام با هرگونه گسیل نیروهای آمریکایی به خارج از کشور مخالفت کرده بودند، در مرحله بعد تغییر رأی دادند و از تعهدات نظامی خارجی آمریکا به منظور گسترش هدف‌های بشردوستانه جانبداری کردند. از سوی دیگر، بسیاری از جمهوری خواهان و محافظه‌کارانی که از سیاست دولت‌های ریگان و بوش برای گسیل سربازان آمریکایی به عملیات نظامی در خارج از کشور حمایت کرده بودند، با سپری شدن دوران جنگ سرد تغییر عقیده دادند و گفتند که نباید جان سربازان آمریکایی را در خارج از کشور به خطر انداخت. این اختلاف عقیده‌ها هرچند تا حدی رنگ و بوی سیاسی داشتند، اما از اختلاف نظر بر سر نقش صحیح ایالات متحده در مسائل جهانی نیز نشأت می‌گرفت؛ محافظه‌کاران با طرفداری از مداخله‌گزینی آن را محدود به مواردی می‌کردند که امنیت آمریکا به خطر می‌افتاد و لیبرال‌ها خواستار توجه بیشتر ایالات متحده به پیشبرد اهداف بشردوستانه بودند (شولزینگر، ۱۳۷۹: ۶۴۵).

در طی سال‌های ۱۹۹۱ و ۱۹۹۲، محافظه‌کاران و طرفداران سیاست مداخله‌گزینی در دولت بوش، با هر شکل مداخله نظامی آمریکا در بوسنی، سومالی و یا هر بحران انسانی دیگری مخالفت می‌کردند. چالش اصلی به آنها از جانب انسان‌گرایان لیبرالی که در سازمان‌های غیرحکومتی بشردوستانه و حقوق بشری و نیز کسانی که طرفدار مداخله نظامی برای تأمین کمک انسانی به جمعیت‌های تحت ستم و توقف یا پیش‌گیری از شقاوت‌های ارتكابی علیه غیر نظامیان بودند، مطرح می‌شد (Western, 1999: 116-117). در ابتدا، طرفداران مداخله‌گزینی با مزیت دسترسی غیر متقارن به اطلاعات، بوسنی و سومالی را منازعات قبیله‌ای و قومی توصیف می‌کردند که آمریکا نمی‌تواند اقدامی در مورد آنها انجام دهد. با این تصویر از منازعات فوق، دولت آمریکا در نادیده‌گرفتن درخواست‌ها برای مداخله دشواری زیادی نداشت. با تداوم منازعه، انسان‌گرایان لیبرال و رسانه‌ها توانستند اطلاعات مستقلی درباره نزاع به دست آورند، آنها توانستند این منازعات را به‌عنوان منازعاتی بازطراحی کنند که خشونت علیه غیر نظامیان به‌عنوان بخشی از رقابت‌های جاه‌طلبانه نخبگان سیاسی بی‌رحم بود. براساس چنین تصویری آنها استدلال می‌کردند که مداخلات تحت رهبری آمریکا علیه این نخبگان سیاسی، مصیبت و فاجعه انسانی را تخفیف خواهد داد (Western, 1999: 117).

در اواخر ژوئن ۱۹۹۲، اسمیت همپستون سفیر آمریکا در کنیا، برای اولین بار به اردوگاه‌های آوارگان در مرز سومالی-کنیا مسافرت کرد. گزارش سفر او تحت عنوان «یک روز در جهنم» که به رنج و مصائب آشکار انسانی اشاره داشت، باعث شد تا انسان‌گرایان لیبرال در وزارت امور خارجه بر لزوم اقدام بیشتر دولت بوش در سومالی تأکید کنند. این گزارش به رسانه‌ها نیز راه یافت (Western, 1999: 123). انسان‌گرایان لیبرال در کنگره نیز به رهبری سناتور نانسی کیس باوم (جمهوریخواه از ایالت کانزاس) و پائول سیمون (دموکرات از ایالت ایلینویز) در ژوئن و ژوئیه، هیأت‌های حقیقت‌یابی را به سومالی اعزام کردند و شرایط وحشتناک و ترسناکی را گزارش دادند. براین مبنای آنها خواستار حمایت کنگره از اعزام یک هیأت امنیتی مسلح سازمان مللی به سومالی شدند. سازمان‌های غیرحکومتی بین‌المللی نظیر کمیته بین‌المللی صلیب سرخ تلاش‌هایی را برای جلب حمایت جهت واکنش نیرومندتر در سومالی انجام دادند. شخصیت‌های بین‌المللی، نظیر مری رایبسون، رئیس‌جمهور ایرلند و اودری هپبورن سخنگوی صندوق بین‌المللی اضطراری کودکان ملل متحد با دیدار از سومالی، توجه رسانه‌های بین‌المللی را به بحران جلب کردند (Lyons & Samatar, 1995: 31). کمیته بین‌المللی صلیب سرخ نیز سفر جین پرلز خبرنگار نیویورک تایمز را به سومالی تسهیل کرد تا توجه رسانه‌های آمریکایی به بحران در سومالی را افزایش دهد. او نیز در گزارش‌های خود بر بحران انسانی در سومالی تأکید کرد (Perlez, 1992: A.1). پطرس غالی، نیز در ۲۲ ژوئیه پیش‌بینی کمیساریای عالی سازمان ملل برای آوارگان را مبنی بر این‌که یک میلیون سومالیایی در خطر فوری مرگ قرار داشتند و بیش از چهار میلیون نیز نیازمند کمک‌های غذایی بودند، را تکرار کرد (Faison, 1992: 1). سایر سازمان‌های کمک‌رسانی نیز پیش‌بینی می‌کردند که در طی چند هفته آینده حدود دو میلیون نفر در سومالی جان خود را از دست خواهند داد.

در بوسنی نیز در ژوئیه و اوایل اوت ۱۹۹۲، انسان‌گرایان لیبرال، فشار خود بر دولت برای مداخله را افزایش دادند. تا اوایل ژوئیه، روزنامه‌نگاران آمریکایی درک عمومی از نزاع در بوسنی را تغییر دادند. به‌جای پذیرش این فرض که نزاع، ناشی از اقدامات خودجوش و بی‌اختیار گروه‌های قومی رقیب بود، آنها به گزارش فعالیت گروه‌های ملی‌گرا و شبه نظامیان افراطی صرب پرداختند که مبادرت به ارتکاب شقاوت‌های وحشتناک در شکلی سازمان‌یافته نموده بودند. متعاقب افشای اردوگاه‌های تحت کنترل صرب‌ها در بوسنی در ابتدای ماه اوت، فشار بر محافظه‌کاران و طرفداران مداخله‌گزینی افزایش یافت. بین دوم تا ۱۴ اوت، ۴۸ گزارش خبری در مورد بوسنی در مدت زمان ۱۵۱ دقیقه و ۳۰ ثانیه در برنامه‌های خبری سه شبکه عمده آمریکا بخش شد (Western, 1999: 126). این گزارش‌ها سیاست‌های بوش را به چالش گرفت و توجه مهمی به دیدگاه‌ها و انتقادات، رقیب سیاسی او در انتخابات ریاست جمهوری یعنی کلینتون داشت.

انسان‌گرایان لیبرال نیز در کنگره فشار خود بر رئیس‌جمهور را تشدید کردند. در ۱۴ اوت، کمیته روابط خارجی سنا گزارشی در مورد پاکسازی قومی در بوسنی منتشر ساخت که اقدام پاکسازی قومی صرب‌ها را به‌عنوان یک نزاع سیاسی و عامدانه و نه نتیجه نفرت و دشمنی‌های قدیمی و خودجوش توصیف می‌کرد. انسان‌گرایان لیبرال و بعضی از اعضای کنگره پیشنهاد دادند که مداخله باید بدون ترس از این‌که نیروهای آمریکایی ممکن است در باتلاقی شبیه ویتنام گرفتار شوند، صورت گیرد. آنها توجه خود را بر تجاوز صرب‌ها و نقش میلسویچ، به‌عنوان مقصر اصلی خشونت متمرکز نمودند. نسخه پیشنهادی آنها این بود که اگر آمریکا میلسویچ را سرنگون می‌کرد و یا حمله‌ای نظامی علیه حامیان افراطی‌اش تدارک می‌دید؛ خشونت در بوسنی به سرعت از میان می‌رفت. به‌عنوان مثال در سرمقاله‌ای در «نیوریابلیکن» چنین آمد: جنگ بالکان به لحاظ سیاسی آن‌قدر پیچیده نیست که نتوان ارزیابی درستی درباره اخلاقیات آن انجام داد. آن یک نزاع صرفاً قومی نیست؛ بلکه جنگی است که ملی‌گرایان صرب، با هدف کسب قدرت و سرزمین احساسات قومی را دستکاری کرده‌اند. (Western, 1999: 127-128).

در حالی که محافظه‌کاران کماکان در مورد انجام مداخله نظامی مقاومت می‌کردند، انسان‌گرایان لیبرال تلاش‌هایی را برای بررسی تأثیر زمستان آینده بر جمعیت‌های غیرنظامیان آغاز کردند. آندرو ناتسیوس مدیرکل آژانس توسعه بین‌المللی ایالات متحده به ایگل برگر کفیل وزارت خارجه آمریکا هشدار داد که اقدام فوری و گسترده می‌باید برای پیشگیری از تراژدی تا آغاز فصل زمستان انجام شود. یک هفته بعد تحلیل سازمان اطلاعات مرکزی آمریکا (سیا) مبنی بر امکان مرگ ناشی از گرسنگی ۲۵۰ هزار مسلمان بوسنیایی به رسانه‌ها راه یافت (Western, 1999: 130).

در اوایل نوامبر ۱۹۹۲، ائتلافی از ۱۶۰ سازمان کمک‌رسانی غیر حکومتی در آمریکا، درخواست‌هایی را به رئیس‌جمهور آمریکا ارائه دادند و در آن مسائل و مشکلات گروه‌های کمک‌رسانی در سومالی را مطرح کردند. آنها خواستار افزایش حمایت آمریکا از سازمان ملل برای تأمین امنیت عملیات کمک‌رسانی شدند. پطرس غالی نیز انتقاد خود از دولت بوش را تکرار کرد که از گرفتاری میلیون‌ها آفریقایی سیاه پوست غفلت کرده‌است (Strobel, 1997: 137-138). در حالی که فشار بر محافظه‌کاران و طرفداران مداخله‌گزینی برای انجام اقدامی مؤثر در بوسنی و سومالی به اوج خود رسیده بود، بیل کلینتون، نامزد دموکرات‌ها در انتخابات ریاست جمهوری، به پیروزی رسید. بوش و پاول به این نتیجه رسیدند که انسان‌گرایان لیبرال در دولت جدید مسلط خواهند شد و به‌سختی برای انجام مداخله آمریکا در بوسنی تلاش خواهند کرد و به این نتیجه رسیدند که اگر آمریکا قرار است مداخله‌ای انجام دهد در سومالی خواهد بود و نه بوسنی.

با توجه به بررسی فوق، می‌توان نشانه‌هایی از احساسات و انگیزه‌های جهان‌وطن‌گرایانه را در تصمیم آمریکا برای مداخله در سومالی مشاهده نمود. لیبرال‌ها، مدت‌ها قبل از پایان جنگ سرد، خواستار آن بودند که ایالات متحده باید بیشترین توجه خود را معطوف به اهداف بشردوستانه نماید و نه کمونیسم‌ستیزی (شولزینگر، ۱۳۷۹: ۶۴۵). آنها که در نهادهایی نظیر وزارت خارجه، کنگره، سازمان‌های غیر حکومتی و رسانه‌ها حضور داشتند، شدیداً طرفدار مداخله

نظامی برای رفع بحران‌های انسانی در نقاط مختلف مثل سومالی، بوسنی، هائیتی و... بودند. رسانه‌ها نیز توانستند با پخش تصاویری از رنج و درد مردان، زنان و کودکان، احساسات عمومی در کشورهای آمریکایی و اروپایی را در جهت انجام مداخله بسیج نمایند. به عبارتی در سطح عامه مردم نیز شاهد بروز احساسات انسانی و در نتیجه فشار بر حکومت برای انجام اقدام نظامی بودیم.

اختلاف نظر میان لیبرال‌ها و محافظه‌کاران در مورد مداخله برای اهداف انسانی تا حدی نیز جنبه سیاسی داشت. در حالی‌که کلینتون تا قبل از ورود به کاخ سفید از منتقدان جدی دولت بوش به واسطه عدم اقدام در بحران‌های انسانی نظیر بوسنی و سومالی بود، در زمان ریاست جمهوری او بود که نیروهای آمریکایی به طور زود هنگام از سومالی عقب‌نشینی کردند. فاجعه انسانی در رواندا نیز در دوره ریاست جمهوری کلینتون اتفاق افتاد؛ در حالی‌که فاجعه رواندا به کشتار گسترده و قتل عام فجیع غیر نظامیان در آن کشور منجر شد، حکومت آمریکا حتی از اطلاق واژه نسل‌کشی به آنچه که در رواندا در حال اتفاق بود، خودداری می‌کرد. احساسات بشردوستانه عامه مردم نیز از ثبات بالایی برخوردار نبوده است. در اکتبر ۱۹۹۳، زمانی‌که ۱۷ سرباز آمریکایی در موگادیشو به قتل رسید و رزمندگان سومالیایی جسد یکی از این سربازان را برهنه کرده بودند و بر روی زمین کشیدند، همان‌گونه که تصاویر تلویزیونی مربوطه به درد و رنج مردم سومالی در ۱۹۹۲، احساس انسان‌دوستی را در آمریکاییان برانگیخته بود، مشاهده بدن بی‌جان آن سرباز آمریکایی از صفحه تلویزیون نیز مردم آمریکا را واداشت از دولت بخواهند که سربازان آمریکایی را از سومالی خارج کند. دولت کلینتون با از دست دادن چند سرباز آمریکایی از اقدام انسان‌دوستانه خود پشیمان شده بود و در سال ۱۹۹۴ دستور خروج نیروهای آمریکایی از سومالی را صادر کرد (شولزینگر، ۱۳۷۹: ۶۴۷).

تصمیم آمریکا برای مداخله در سومالی نشان می‌دهد که هر چند شاخصه‌هایی از احساسات جهان‌وطن‌گرایانه را می‌توان در اعتقادات هنجاری بعضی نخبگان، رسانه‌ها و افکار عمومی مشاهده نمود، اما این مداخله نیز با تعریف جهان‌وطن‌گرایانه بیکو پارک، از مداخله بشردوستانه به عنوان اقدامی که اساساً ناشی از اشتراکات بشری، ترحم یا نوع‌دوستی همخوانی ندارد (ویلر و بلامی، ۱۳۸۳: ۱۰۷۶). بررسی روند تصمیم‌نهایی آمریکا برای مداخله در سومالی نشان می‌دهد که رهیافت اصلی مسلط بر دولت آمریکا، اساساً مخالف مداخله در سومالی و بوسنی است و نهایتاً تحت تأثیر فشار فزاینده انسان‌گرایان لیبرال (که تا حدی نیز جنبه سیاسی داشت) و تأثیر آن بر افکار عمومی مجبور به انجام مداخله گردید.

اما اگر انگیزه‌های مداخله در سومالی با معیارهای سخت‌گیرانه پارک برای مداخله بشردوستانه واقعی هم‌خوانی نداشته باشد، مداخله فرانسه در رواندا در ژوئیه ۱۹۹۴ که به نظر می‌رسد نمونه‌ای از سوءاستفاده از مداخله بشردوستانه باشد چگونه می‌تواند منطبق با انگاره‌های جهان‌وطن‌گرا تلقی شود؟ در قسمت بعد به بررسی فرایند مداخله فرانسه در رواندا می‌پردازیم.

مداخله در رواندا: سوءاستفاده از حق مداخله بشردوستانه

مداخله فرانسه در رواندا را می‌توان نمونه‌ای از سوءاستفاده از حق مداخله بشردوستانه دانست. یعنی اهداف و انگیزه‌های اساسی مداخله، بیشتر متأثر از منافع ملی دولت مداخله‌کننده بوده است. دولت فرانسه شدیداً بر ویژگی بشردوستانه اقدام خود تأکید داشت، اما این تعبیر با توجه به شواهدی که نشان می‌دهند فرانسویان با این بهانه مخفیانه منافع ملی خود را دنبال می‌کردند، اعتبار خود را از دست می‌دهد. فرانسه از حکومت تک حزبی «هوتو» به مدت ۲۰ سال حمایت کرده بود، حتی زمانی‌که جبهه میهنی رواندا در خارج رواندا و از خاک اوگاندا دست به عملیات زد و این تهدید وجود داشت که کشور را در سال‌های ۱۹۹۰ و ۱۹۹۳ تحت کنترل خود در آورند، فرانسه با اعزام نیرو به این کشور از دولت آن حمایت کرده بود (Wheeler, 1997: 400). فرانسوا میتران، رئیس جمهوری فرانسه، نگران اعتبار در

حال افول فرانسه در آفریقا بود و از این امر در هراس بود که پیروزی جبهه میهنی رواندا باعث شود تا کشور تحت نفوذ انگلیسی‌زبان‌ها درآید. بنابراین، این‌گونه به نظر می‌رسد که رفتار فرانسه با این فرض واقع‌گرایان که دولت‌ها تنها در دفاع از منافع ملی‌شان جان سربازان خود را به خطر می‌اندازند، منطبق است. رهبران دولت‌ها ممکن است تا حدی به وسیله انگیزه‌ها و احساسات بشردوستانه عمل کنند؛ اما به نظر می‌رسد که هدف اصلی مداخله در رواندا حمایت از منافع ملی فرانسه و بنابراین نشانگر نوعی سوءاستفاده از مداخله بشردوستانه می‌باشد (Wheeler, 1997: 400). بروس جونز، پس از انجام مصاحبه با دیپلمات‌های فرانسوی، چنین نتیجه گرفت که هر چند عقاید بشردوستانه تاحدی مطرح بودند اما انگیزه‌های اصلی فرانسه انگیزه‌های بشردوستانه نبودند (Jones, 1995: 225). دست‌گزه دبیرکل «سازمان پزشکان بدون مرز» نیز معتقد است که تأمین منافع ملی فرانسه عامل مهم در تعیین اهداف، چگونگی اجرا و تعیین ویژگی مداخله نظامی در فرانسه بود (Destexe, 1995: 51-55).

پیتر ویگو جاکوبسن، با اشاره به رأی ممتنع پنج عضو شورای امنیت (شامل چین، برزیل، نیوزلند، نیجریه و پاکستان) به قطعنامه کاربرد زور در مورد رواندا، آن را نشان از تردید جامعه بین‌المللی نسبت به انگیزه‌های فرانسه می‌داند. او سپس به دو دلیلی که غالباً برای تبیین انگیزه‌های غیرانسان‌دوستانه اقدام فرانسه اقامه می‌شود، اشاره می‌کند: اول اینکه اقدامات فرانسه تا زمان تصمیم به مداخله در ژوئن عاری از احساسات بشردوستانه بود. حکومت فرانسه اجازه نداد تا چترپژاانش، شهروندان فرانسوی را از رواندا تخلیه کنند. فرانسه از عقب‌نشینی اولیه نیروهای حافظ صلح حمایت کرد و نهایتاً از حمایت مالی و لجستیکی یک نیروی حافظ صلح آفریقایی که در هشت ژوئن به وسیله شورای امنیت تصویب شده بود، سرباز زد.

دوم اینکه، فرانسه همواره آفریقای فرانسه زبان را به عنوان حوزه منافع راهبردی خود در نظر گرفته است. آن کشور روابط نزدیکی را با ۱۵ مستعمره سابق خود حفظ کرده بود و برای حمایت از حکومت‌های فرانسه زبان از سال ۱۹۶۲، ۱۸ بار مبادرت به مداخله نظامی کرده بود. بنابراین مداخله در رواندا به عنوان تلاشی برای پیشگیری از سرنگونی حکومت هوتوهای فرانسه زبان به وسیله جبهه میهنی رواندا که انگلیسی‌زبان بود ملاحظه می‌شد، اقدامی که در صورت تحقق اعتبار فرانسه در آفریقا را کاهش می‌داد (Jackobsen, 1996: 209-210).

نکته مهمی که در مورد مداخله در رواندا وجود دارد این است که این مداخله بسیار دیر و پس از انجام کشتار و قتل عام‌های گسترده هوتوها علیه توتسی‌ها صورت گرفت. جنگ داخلی رواندا که از اکتبر ۱۹۹۰ آغاز شده بود، به دنبال کشته شدن رؤسای جمهور رواندا و پروندی بر اثر سقوط هواپیما، به اوج خود رسید. قتل عام گسترده‌ای در آوریل ۱۹۹۴ علیه توتسی‌ها صورت گرفت. اما در این زمان، یعنی پس از این قتل عام‌ها، شورای امنیت با تصویب قطعنامه ۹۱۲ مأموریت هیأت کمک سازمان ملل در رواندا را به عنوان یک نیروی میانجی در تلاش برای تأمین و دستیابی به آتش‌بس، کمک به عملیات کمک‌رسانی انسانی و نظارت بر تحولات تعیین نمود. این در حالی بود که، دبیرکل سازمان ملل سه گزینه رویاروی شورای امنیت قرار داده بود. گزینه‌های دبیرکل برای شورای امنیت عبارت بودند از: ایجاد یک نیروی بزرگ بر اساس فصل هفتم منشور ملل متحد و با قدرت جلوگیری از قتل عام‌ها، ایجاد یک گروه کوچک حدوداً ۲۷۰ نفری برای اقدام به عنوان نیروهای میانجی بین طرفین درگیری و عقب‌نشینی کامل از رواندا (Chesterman, 2001: 145).

بنابراین در مورد واکنش جامعه بین‌المللی به آنچه که در رواندا اتفاق افتاد می‌توان گفت عدم تمایل به صرف هزینه‌های انسانی و مادی در وضعیتی بود که هزینه‌های اقدام بالا ارزیابی می‌شدند. تنها کشوری که نهایتاً، خیلی دیر و به صورت محدود آمادگی خود را برای اقدام اعلام نمود فرانسه بود، که به اذعان بسیاری با انگیزه پیشگیری از نسل‌کشی انتقامی از سوی توتسی‌ها، پیشنهاد انجام عملیات اجرایی بر اساس فصل هفتم را به شورای امنیت داد. عدم تمایل جامعه بین‌المللی و قدرت‌های بزرگ به مداخله در رواندا در حالی صورت گرفت که وضعیت در این کشور یکی از حادث‌ترین موارد نقض شدید حقوق بشری را به نمایش می‌گذاشت. نسل‌کشی آشکارترین و مورد اجماع‌ترین

مثال وضعیتی از نقض شدید حقوق بشر می‌باشد که در رواندا نیز از سوی هوتوها علیه اقلیت توتسی و در مقیاسی وسیع صورت گرفت. دستگزه، دبیرکل سازمان پزشکان بدون مرز، کشتار توتسی‌ها را به‌عنوان یکی از سه نسل‌کشی واقعی و موثق، در کنار نسل‌کشی ترکیه علیه ارمنی‌ها و نسل‌کشی آلمانی‌ها علیه یهودیان می‌داند (Klinghofer, 1998: 111-112). این خود به آشکاری نشان می‌دهد که هر چقدر که نقض گسترده و شدید حقوق بشر هم آشکار و واضح و در مقیاس گسترده باشد نمی‌تواند ضرورتاً باعث اقدام به مداخله گردد.

آمریکا نیز که پس از مداخله در سومالی آمادگی مداخله دیگری را نداشت، به اذعان کلیموف، عمداً از کاربرد واژه نسل‌کشی برای آنچه که در رواندا اتفاق افتاد اجتناب نمود. کلیموف، مدعی است که دولت کلینتون به نماینده خود در سازمان ملل متحد توصیه کرده بود تا از اصطلاح نسل‌کشی برای توصیف کشتارها و قتل عام‌ها در رواندا استفاده نکند، چراکه تأیید نسل‌کشی، عدم انجام اقدام برای آمریکا را دشوار می‌کرد (Klimov, 1996: 24). آمریکا حتی نسبت به مشارکت در نیروی حافظ صلح برای رواندا نیز تمایلی نداشت. آمریکا، پس از ناکامی در سومالی، به دنبال عملیاتی بود که به‌تواند آن را با موفقیت و هزینه‌های مالی و انسانی پایین به انجام رساند. آشکارا در رواندا چنین موردی دیده نمی‌شد، سه هفته پس از آغاز قتل عام‌ها در رواندا در می ۱۹۹۴، دستورالعمل شماره ۲۵ رئیس‌جمهور صادر شد که به نوعی تجدیدنظر در سیاست مداخله از جانب آمریکا به حساب می‌آمد. در این فرمان معیارهایی که باید تحقق می‌یافت تا آمریکا مبادرت به مداخله می‌کرد بیان شده بود و از جمله وجود منافع ملی آشکار و روشن مورد تأکید قرار گرفته بود. آشکارا حکومت علاقه‌مند و مایل به دخالت در رواندا نبود؛ البته نظرات متفاوتی در درون حکومت وجود داشت اما تصمیم نهایی بر این اساس استوار بود که هزینه‌های مالی و سیاسی آنقدر بالا بودند که مداخله‌ای نباید صورت می‌گرفت (Suksenlainen, 2006).

واکنش جامعه بین‌المللی در قبال وضعیت رواندا نشان داد که دولت‌ها در تصمیمات خود برای مداخله صرفاً بر مبنای انگیزه‌ها و احساسات بشردوستانه عمل نمی‌کنند. ملاحظات مبتنی بر هزینه‌های مالی، سیاسی و انسانی نقش آشکاری را در اقدام به مداخله دولت‌ها دارند. در دوره پس از جنگ سرد شاهد تضاد و ناسازگاری ارزش‌های جهانی از یک سو و کاربرد و اعمال گزینشی آنها از سوی دیگر بوده‌ایم. جامعه بین‌المللی در منازعات مشخصی دخالت کرده است؛ اما در بعضی موارد دیگر نسبت به انجام مداخله تمایلی نداشته است. گزینشی بودن اقدام به مداخله می‌تواند شاهدی بر این مدعا باشد که حتی در جهان پس از جنگ سرد نیز منافع سیاسی هنوز بر تصمیمات برای اقدامات بشردوستانه اثر می‌گذارد و عصر مداخله بر پایه انگیزه‌های صرفاً بشردوستانه فرا نرسیده است.

نتیجه‌گیری

شرایط و الزامات بین‌المللی جدید در دوران پس از جنگ سرد به شکل‌گیری رویه‌های جدید بین‌المللی منجر شد. مداخله بشردوستانه به‌عنوان اقدامی برای دفاع از حقوق افراد انسانی در برابر نقض‌های حاد حقوق بشری که با انگیزه‌ها و اهداف انسانی صورت می‌گیرد یکی از این رویه‌های جدید است که برغم تبار تاریخی آن در سده‌های گذشته در دوره پس از تصویب منشور ملل متحد جایگاهی در نظم حقوقی بین‌المللی نمی‌یابد. دورانی که اصل عدم مداخله و احترام به حاکمیت دولت‌ها به‌عنوان اصول اساسی سازنده نظم بین‌المللی مورد پذیرش بخش اعظم دولت‌های جامعه بین‌المللی قرار می‌گیرند. با پایان جنگ سرد و تحولات ساختاری در پویای قدرت بین‌المللی و نیز تحولات معنایی در اصول و قواعد تکوین‌دهنده جامعه بین‌المللی به احیای مداخله برای پیشبرد اهداف انسانی منجر می‌شود. هر چند پیدایی این شکل از مداخله خود حکایت از تغییرات اساسی در نظم بین‌المللی جدید داشت؛ اما بررسی مداخلات فوق نشان می‌دهد که در عمل همواره فاصله‌ای میان مداخله بشردوستانه و رویه عملی دولت‌ها وجود داشته است. مداخله ناتو در لیبی نشان داد که دولت‌های مداخله‌کننده بدون اینکه امکان حل و فصل مسالمت‌آمیز بحران فراهم شود، گزینه نظامی را در اولویت قرار دادند و با اقداماتی که در جهت سرنگونی قذافی و حمایت از نیروهای

معارض انجام دادند آشکارا از قطعنامه‌های شورای امنیت فراتر رفتند. در مداخله در عراق نیز هر چند پس از اقدام به پیامدهای بشردوستانه اقدام برای توجیه این مداخله توجه شد؛ اما اهداف اساسی مداخله نابودسازی سلاح‌های کشتار جمعی عراق و ارتباط احتمالی میان القاعده و صدام بود. بررسی مداخله در سومالی نشان داد که هر چند دولت‌های مداخله کننده همواره بر انگاره‌های جهان‌وطن‌گرایانه و احساسات و انگیزه‌های بشردوستانه به‌عنوان عاملی اساسی در تصمیم‌شان برای مداخله تأکید کرده‌اند، اما عوامل دیگری نظیر منافع ملی و با فشار برداشت‌های متفاوت در زمینه سیاست خارجی نیز در بعضی از موارد نقشی اساسی در تصمیم آنها برای مداخله داشته‌است. به اذعان بسیاری مداخله فرانسه در رواندا تا حد زیادی متأثر از منافع ملی این کشور بود؛ در مورد مداخله آمریکا در سومالی نیز فشار برداشت‌های رقیب در سیاست خارجی در نهایت دولت آمریکا را برغم عدم تمایل، به مداخله رهنمون ساخت. انگاره‌های جهان‌وطن‌گرایانه، احساسات و انگیزه‌های بشردوستانه در سطح بخشی از نخبگان و رهیافت‌های مؤثر در سیاست خارجی، در افکار عمومی و رسانه‌ها پدیدار شده‌است اما هنوز نمی‌توان آن را به‌عنوان عاملی اساسی در هویت بخشی به دولت‌ها که تعیین کننده منافع و اقدامات آنها باشد قلمداد نمود. در مواردی دولت‌ها از انگیزه‌های بشردوستانه به‌عنوان پوششی برای تعقیب اهداف مبتنی بر منافع ملی خود استفاده می‌کنند. در مواردی همچون مداخله آمریکا در سومالی نیز کاربرد انگیزه‌های بشردوستانه از سوی طرفداران رهیافت مداخله بیش از آن‌که متأثر از انگیزه‌های واقعاً بشردوستانه باشد؛ عاملی برای اعمال فشار و ناکارا نشان دادن رهیافت حاکم در زمینه سیاست خارجی به شمار می‌رفت. کلینتون که در زمان انتخابات ریاست جمهوری، انتقادات زیادی را به واسطه عدم دخالت در بحران‌های انسانی به دولت بوش وارد کرده بود، خود فرمان عقب‌نشینی نیروهای آمریکایی از سومالی را صادر نمود. همچنین در زمان ریاست جمهوری کلینتون بود که فاجعه انسانی در رواندا اتفاق افتاد و با سکوت و انفعال جامعه بین‌المللی و از جمله آمریکا مواجه شد. بنابراین انگیزه‌ها و احساسات بشردوستانه هنوز به عاملی اساسی در هویت بخشی، تعیین منافع و اقدامات دولت‌ها بدل نشده‌است. محاسبات مبتنی بر منافع ملی دولت‌ها و هزینه‌های مادی و انسانی و پیامدهای اقدام هنوز نقش مهمی در تصمیم دولت‌ها برای مداخله ایفا می‌کنند. انگاره‌های جهان‌وطن‌گرایانه امروزه نه به‌عنوان عاملی اساسی در تعیین رفتار دولت‌ها بلکه بخشی از بستر هنجاری و معنایی نظام بین‌الملل که درون آن مداخله بشردوستانه ممکن شده‌است از اهمیت فزاینده‌ای برخوردار شده‌است.

منابع

- الف) فارسی
۲. شولزینگر، رابرت د (۱۳۷۹). **دیپلماسی آمریکا در قرن بیستم** (۱۹۹۷-۱۸۹۸)، ترجمه محمد رفیعی مهرآبادی، تهران: دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی وزارت امور خارجه.
 ۳. طباطبایی، سیداحمد (۱۳۸۹)، شورای امنیت و مداخله نظامی در لیبی: حمایت از غیرنظامیان و ایجاد منطقه ممنوعه پروازی، **حقوق خصوصی**، شماره ۱۶.
 ۴. ویلر، نیکولاس جی؛ بلامی، الکس جی (۱۳۸۳)، **مداخله بشردوستانه و سیاست جهانی، در جهانی شدن سیاست**: روابط بین‌الملل در عصر نوین. جلد دوم.

ب) لاتین

1. Bazyler, Michael J. (1987), "Reexamining the Doctrine of Humanitarian Intervention in Light of the Atrocities in Kampuchea and Ethiopia", **Stan .J. International Law**, Vol.23: pp.547-619.
2. Bellamy, Alex.j (2004), "Motives, Outcomes, Intent and the Legitimacy of Humanitarian Intervention" , **Journal of Military Ethics**.
3. Cheikh, Ngurane (2013), "Stories Behind the western-led Humanitarian Intervention in Libya: A Critical Analysis", **African Journal of Political Science and International Relations**, Vol7 (3): 154-163.

4. Chesterman, Simon (2001), **Just War or Just Peace? Humanitarian Intervention and International Law**, New York: Oxford University Press.
5. Destexhe, A. (1995), **Rwanda and Genocide in the Twentieth Century**, London: Pluto Press.
6. Faison, Seth. (1992), "UN Head Proposes Expanded Efforts for Somalia Relief", **New York Times**, July 25: p.1.
7. Finnemore, Martha (1996), "Constructive Norms of Humanitarian Intervention", **In the Culture of National Security: Norms and Identities in World Politics**, Edited by Peter Katzenstein, New York: Colombia University Press: pp.153-185.
8. Franck, Thomans M& Nigel S. Rodney (1973), "After Bangladesh: the Law of Humanitarian Intervention by Military Force", **American Journal of International Law**, Vol.67, No.2: pp.275-305.
9. Heinze, Eric A. (Spring 2006), "Humanitarian Intervention and the War in Iraq: Norms, Discourse, and State Practice", **Parameters: U.S. Army War College**, Vol. 36 Issue 1, p20.
10. Jakobsen, Peter Viggo (1996), "National Interest, Humanitarianism or CNN: What Triggers UN Peace Enforcement?", **Journal of Peace Research**, Vol.33, No.2: pp.205-215.
11. Jones, B.D. (1995), "Intervention without Borders", **Millennium: Journal of International Studies**, Vol. 24: 225-249.
12. Lyons, Terrence& Ahmed I. Samatar (1995), **Somalia: State Collapse, Multilateral Intervention, and Strategies for Political Reconstruction**, Washington, D.C.: Brookings Occasional Papers.
13. Klighoffer, Arthur Jay (1998), **The International Dimension of Genocide in Rwanda**, London: Macmillan.
14. Klimov, Matthew S. (1996), **Moral Versus Practical: The Future of US Armed Humanitarian Intervention**, Ontario: Martello Papers.
15. Parekh, Bhikhu. (1997), "Rethinking Humanitarian Intervention", **International Political Science Review**, Vol.18, No. 1: pp.49-69.
16. Perlez, Jane (1992), "Deaths in Somalia Outpace Delivery of Food", **New York Times**, July 19: p.1.
17. Report of the International Commission on Intervention and State Sovereignty. The Responsibility to Protect, Ottawa: International Development Research Center, 2001, in <www.idrc.ca>.
18. Roberts, Adam. (July 1993), "Humanitarian War: Military Intervention and Human Rights", **International Affairs**, Vol. 69, No. 3:pp.429-449.
19. Roberts, Hugh (2011), "Who Said Ghaddafi had to go", **London Review of Books**, 33 (22):8-18.
20. Strobel, Warren P. (1997), **Late-Breaking Foreign Policy: the News Media's Influence on Peace Operations**, Washington, D.C: United States Institute of Peace.
21. Sukselainen, Silja (2001), "The Politics of Humanitarian Intervention as the Mirror of Global Politics", available at: <http://www.iapss.org/politikon/humanitarianism.html>.
22. Western, Jon (1999), "Sources of Humanitarian Interventions: Beliefs, Information, and Advocacy in the US Decisions on Somalia and Bosnia", **International Security**, Vol.27, No.1 (July/ August): pp.112-142.
23. Wheeler, Nicholas J. (1997), "Humanitarian Intervention and World Politics", **In the Globalization of World Politics: An Introduction to International Relations**, Edited by John Baylis and Steve Smith. New York: Oxford University Press: p.391-408.
24. Wheeler, Nicholas J. (2001), **Saving Strangers: Humanitarian Intervention in International Society**, New York: Oxford University Press.